

نسبت زیبایی و خرد، هستی‌شناسی افلاطون

حسین غفاری^۱، بهناز پروین^۲

چکیده

بنابر تفاسیر گوناگون، نسبت میان خیر و زیبایی در اندیشه افلاطون در طیفی میان تساوی و تغایر نوسان دارد و هرکدام از این تفاسیر سرنوشت متفاوتی را برای زیباشناسی و اخلاق افلاطونی و نسبت آنها با مابعدالطبیعه او رقم میزند. بسیاری از مفسران، حقیقت و خیر در نظر افلاطون را یکی میدانند، در حالی که نسبت زیبایی و خیر دقیقاً روشن نیست. با بررسی ویژگیهای هریک از این دو در محاورات مختلف و زمینه‌ها و دلایل توصیف این رابطه از زبان خود افلاطون، میتوان علاوه بر یافتن این نسبت، حدود زیباشناسی افلاطونی را ترسیم نمود و به جایگاه زیبایی بمثابه حقیقت وجود در هستی‌شناسی افلاطون پی‌برد. در این جستار براساس روش تجویزی افلاطون در نامه هفتم برای معرفت نسبت به هر موضوع، به رابطه زیبایی با مفاهیم مترادفش یعنی لذت، هماهنگی، تناسب، نظم و وحدت میپردازیم و میکوشیم با پاسخگویی به دلایل مغایرت خیر و زیبایی نشان دهیم که سایر تعاریف و معانی زیبایی به وحدت تأویل‌پذیرند و حقیقت زیبایی همان خیر بمثابه وحدت است. در نتیجه، زیبایی علت وجود و غایت همه چیز است و بر این اساس، اخلاق و زیباشناسی دو وجه هستی‌شناسی واحد افلاطون محسوب میشوند.

۱. استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران؛ hghafari@ut.ac.ir

۲. دکترای فلسفه غرب دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ parvin.bz@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۲۶ تاریخ تأیید: ۹۵/۶/۲

کلیدواژه‌ها: خیر، زیبایی، وحدت، وجود، هستی‌شناسی، زیبایی‌شناسی

* * *

۱. مقدمه

امروزه جدایی خیر و زیبایی در مفهوم و مصداق مسلّم فرض میشود:

... در عین حال که حقیقت، خیر و زیبایی در سنت فکری غرب مرتبط با هم مورد بحث قرار میگیرند، هریک از آنها به سطح خاصی از وجود تعلق مییابند. ... صدق به فکر و منطق، خیر به فعل و اخلاق و زیبا به لذت و زیباشناسی. زیبایی اغلب به نظرات و سلايق افراد نسبت داده شده و خیر و صدق را به واقعیت خارجی مربوط دانسته‌اند.^(۱)

این جداسازی نه تنها بر اندیشه یونان باستان قابل انطباق نیست، بلکه درست در مقابل آن است. افلاطون به دفعات، خیر و زیبایی را به یک معنا و بدل از هم بکار برده است؛ تا جایی که بعضی متفکران میگویند: «زیبا و خیر همواره یا در عمل، چیزی جز دو نام برای یک چیز نیستند.»^(۲) و یا «اگر خیر همان زیبایی نباشد، به آن نزدیک است.»^(۳) بعضی دیگر به تغایر خیر و زیبایی نظر دارند: «زیبا کیفیتی است که خیر از طریق آن میدرخشد و خود را نشان میدهد. زیبایی بالذات فراروی بسمت خود خیر است. ولی چنین توصیف شده که ما را شیفته خیر میسازد.»^(۴) اما در این دعاوی، به همه دلایل له و علیه مدعی اشاره نشده است. از آنجا که نسبت خیر و حقیقت در فلسفه افلاطون روشتر است و خود وی به تساوی این دو تصریح کرده، در جستار حاضر به بررسی این نسبت نمیپردازیم، بلکه بدلیل ابهام نسبت زیبایی و خیر، بخصوص در آراء مفسران زیباشناسی افلاطون، ابتدا با ابتناء بر روش و متن آثار افلاطون، به چیستی زیبایی و خیر و سپس دلایل دوگانگی و وحدتشان و سرانجام نتایج این تساوی میپردازیم.

۲. چیستی زیبایی

شناخت هر چیز از نظر افلاطون پنج مرحله دارد که عبارتند از: «اول نام، دوم تعریف، سوم تصویر، چهارم خود دانش و پنجم خود آن چیز»^(۵) پس از اشاره‌یی به



اولین مرحله یعنی نام زیبا، از طریق چهارمین مرحله که بر شناخت موضوع از طریق چیزهای دیگر دلالت میکند، به بررسی نسبت زیبایی و خیر میپردازیم.

۱-۲. نام زیبا

واژه «to kalon» از ریشه «kalein» برآمده که بمعنی فراخواندن، جذب و تهییج است.^(۶) درست در همین وجه از معنی است که زیبایی بمتابه منبع لذت، با خیر بعنوان مطلوب و آنچه باید بدست آید، تلاقی مییابد. «در اندیشه یونانی اساساً چیزی نمیتواند زیبا و در عین حال بد و شر باشد».^(۷)

در یونان باستان صفت «kalos» نه تنها به پیکر انسانها و خدایان، بلکه به صداها، حیوانات اهلی، اشیاء مصرفی، اشیاء طبیعی مفید یا مطبوع و افعال ممدوح انسانی اطلاق میشده و اغلب یکی از سه معنی مورد تحسین یا مطلوب میل شهوانی، شایسته و خوب و مفید را افاده میکرده است. اما اسم «kallos» تقریباً فقط در زمینه زیباشناسی بکار میرفته است؛ تا جایی که تفکیک میان امر زیبا، مفید و شایسته یا خوب اخلاقی نزد هومر^۱ و اخلافش کاری ساده نیست. در جریان تحول زبان یونانی بتدریج معنای اخلاقی غلبه میکند.^(۸)

در زبان یونانی امروز «کالوس» صرفاً بمعنی خوب است. «این معنا به آگاتون (خوب و خیر) که بر آنچه مایه سودمندی و فایده است، دلالت دارد، بسیار نزدیک است».^(۹)

۲-۲. زیبایی و چیزهای دیگر

زیبایی با بعضی مفاهیم دیگر نسبت نزدیکی دارد بطوری که در مواردی، ظاهر کلام افلاطون بر اینهمانی آنها دلالت میکند.

۳۱

۲-۲-۱. لذت

لذت^۲ در آثار بسیاری از اندیشمندان رابطه مستقیم و در عین حال بحث‌برانگیزی با زیبایی دارد. این در حالی است که بیشتر معاصران بر این باورند که افلاطون به جدایی

1. Homer
2. hedone



حسین غفاری، بهناز پروین؛ نسبت زیبایی و خیر در هستی‌شناسی افلاطون

لذت از زیبایی حکم کرده و قلمرو این دو را مستقل میداند.^(۱۰) اما تبیین افلاطون از لذت بیانگر حقیقت دیگری است.

درد در پی برهم خوردن هماهنگی و اختلال در حالت طبیعی پدیدار میشود و لذت با برقراری مجدد حالت طبیعی.^(۱۱) لذت نوعی شدن است و در مقابل خیر و نیازمند چیز دیگری یعنی هستی که در طرف خیر قرار دارد.^(۱۲) به همین دلیل، ادراک هماهنگی در روح تربیت یافته، خود علت لذت و موجد هماهنگی و زیبایی مضاعف در روح محسوب میشود^(۱۳) و «گرایش به نظم و هماهنگی که با لذتی خاص همراه است، هدیه خدایان به آدمیان است و آپولون و خدایان دانش و هنر نخستین تربیت را به انسان میدهند».^(۱۴)

اینگونه، وساطت هماهنگی و خیر و هستی در رابطه لذت و زیبایی خود را در نظریه نفس افلاطون بخوبی آشکار میسازد. اشیاء عالم در هماهنگی و تناسب با یکدیگرند و همه اجزاء یا وجوه نفس انسان نیز در حالت طبیعی هماهنگ و متناسب با هم. در این شرایط زیبایی بدلیل هماهنگی با این هارمونی بر ما اثر میگذارد و لذت بی درد از آن حاصل میگردد.^(۱۵) این زیبایی و لذت حاصل از آن برحسب میزان هماهنگی و نظم و درجات موجودات که در فلسفه افلاطون محوریت دارد، درجات و مراتب مختلفی مییابد که در مراتب پایینتر ناظر به هماهنگی محسوس و مسبوق به درد و اختلال است و در مراتب بالاتر معطوف به هماهنگی نامحسوس و عقلانی و جدا از درد و رنجش میباشد.

۲-۲. تناسب

در بررسی نسبت زیبایی و لذت دیدیم که لذت معلول و محصول هماهنگی و زیبایی است. اما نسبت دقیق زیبایی و هماهنگی باید روشتر شود. افلاطون در تبعیت از فیثاغوریان زیبایی را با نظم^۱، اندازه^۲ و تناسب^۳، هماهنگی^۴ و همخوانی^۵ پیوند داده است و «هنر زمانه‌اش را بسبب رضایت از بی تناسبی مذمت کرده است».^(۱۶)

1. taxis
2. metron
3. symmetria
4. harmonia
5. analogy



«اندازه و تناسب را همه جا با زیبایی و فضیلت یکی میدانند. پس اگر ما نتوانیم خیر را بمدد یک ایده به چنگ آوریم، بگذار آن را به سه عنصر زیبایی، تناسب و حقیقت خلاصه کنیم».^(۱۷) «تمام آنچه خوب است زیباست و آنچه زیباست، ممکن نیست فاقد تناسب باشد. در موجود زنده نیز اگر بخواهد نیک و خیر باشد، این تناسب ضروری است»^{۱۸} و «زشتی دقیقاً نوع غیرجذابی از بی‌تناسبی است»؛^(۱۹) گرچه در هییاس بصراحت گفته شده که تناسب همان زیبایی نیست، اما چون باعث میشود که حتی آنچه زیبا نیست هم زیبا بنماید^(۲۰)، بالضروره نسبت ذاتی با آن دارد. تناسب از نظر افلاطون بهترین پیونددهنده است و خود و دو سوی رابطه را بصورت امری واحد درمی‌آورد.^(۲۱) بنابراین، اولاً تناسب یک رابط است و به همین دلیل در اصل مستلزم وجود کثرات (دست‌کم دو سوی رابطه) و ثانیاً پیونددهنده تناسب و زیبایی وحدت است؛ یعنی تناسب بخودی خود زیبا نیست، بلکه از آن حیث که در کثرات و محسوسات وحدت ایجاد میکند و وحدت با بساطت و کمال هم‌ردیف است، تناسب زیباست. در نتیجه تناسب زیباست، ولی زیبا همان تناسب نیست. تناسب صورت نازله زیبایی در عالم کثرات یعنی مادون مثال خیر است.

۲-۲-۳. وحدت

از نظر افلاطون کثرت و تنوع، درجه‌یی از شر و نازیبایی است. کثرت و تنوع در موسیقی لجام‌گسیختگی به همراه می‌آورد و در تغذیه، بیماری. در حالی که بساطت و سادگی در روح به خردمندی می‌انجامد و در تن به سلامتی.^(۲۲) نسبت زیبایی و وحدت دو حیث دارد: اول اینکه خود زیبا یا مثال زیبایی مانند هر مثال دیگری واحد است و موجودات محسوس و متکثر روگرفتهای بهره‌مند از آن هستند که انسان را از طریق خود و در خود به وحدت ذاتی خود رهنمون میشوند. انتقال از تنهای زیبا به یک تن و سپس به زیبایی روح و سرانجام خود زیبایی، مراحل است که در میهمانی برشمرده شده‌اند.^(۲۳) از سوی دیگر، وحدت زیبایی متفاوت با وحدت سایر مثل و فراتر از آنهاست. وحدت^۱ بلحاظ عقلانی ذاتی جهان است و جهان شبیه به زیباترین موجودات. از اینرو وحدت جزء عوارض ذاتی زیبایی محسوب میشود.

۳۳

1. he henotes



سال هفتم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۵
صفحات ۲۹-۴۸

حسین غفاری، بهناز پروین؛ نسبت زیبایی و خیر در هستی‌شناسی افلاطون

جهان توسط استاد سازنده و شبیه به زیباترین موجودات عالم که در عقل جای دارند، ساخته شده است و در عین حال که همه ذواتی را که جایشان تنها در عالم عقل است در خود جمع دارد، ممکن نیست ذوات دومی در کنار خود داشته باشد و آن دو اجزاء آن باشند. وگرنه لازم می‌آید که باز ذات دیگری آن دو را درون خود جمع داشته باشد و آن دو اجزاء آن باشند. در آنصورت نمیتوانستیم بگوییم که در ساختن جهان یکی از آنها سرمشق بوده است، بلکه آن ذات سوم را که آن دو را درون خود دارد، سرمشق می‌شمردیم.^(۲۴)

در اینجا افلاطون وحدت جهان بعنوان مجموعه‌یی از موجودات را از زیبایی آن استنباط میکند و نوعی تقدم برای زیبایی نسبت به وحدت نوعیه موجودات قائل است. وجه این تقدم نیز خیر است. بنابراین، مثال زیبایی در جایگاهی فراتر از جایگاه مثل نوعیه قرار دارد و هر موجودی صرفاً بواسطه وجود داشتن و بهره‌مندی از مثال خیر و وحدت، از زیبایی بهره‌مند است. در ادامه خواهیم دید که چون تنها مثال خیر است که هر موجودی ذیل آن قرار می‌گیرد، زیبایی چیزی جز نور و ظهور خیر در سایر موجودات نیست.

۲-۳. خود زیبایی

منظور افلاطون از خود هر چیز ایده یا مثال آن است. اما مثال زیبایی ویژگی منحصر بفردی دارد که آن را از سایر ایده‌ها متمایز می‌سازد و آن عبارت است از درخشندگی که حتی پس از هبوط ارواح از عالم مثل و گرفتاری به کثرت و کدورت محسوسات، محفوظ میماند.^(۲۵) نور در همه مراتبش حتی مرتبه محسوس، یعنی آتش، لطافت و

۳۴ وضوح خود را حفظ کرده و هم ظاهر است و هم مظهر و روشن‌کننده هر چیز دیگر. این کیفیت ذاتی را تنها در مورد یک مثال دیگر، یعنی مثال خیر میتوان صادق دانست. در دو تمثیل خط و غار جمهوری، خیر در نقش خورشید آفریننده و روشنگر ظاهر میشود که به آن خواهیم پرداخت.



۳. چیستی خیر

«خیر^۱ بالضروره باید کامل باشد و برای خود کافی و بی‌نیاز از همه چیز»^(۲۶).
«هر روحی در پی آن است و تمام کارهای روح بخاطر آن انجام میشود»^(۲۷). مثال
خیر بالاتر از همه مثل و خورشید عالم معقول است و به موضوعات شناختنی
حقیقت و شناسنده نیروی شناسایی میبخشد. گرچه هر دو (دانش و حقیقت) زیبا
هستند، اما خیر از آنها بالاتر و زیباتر است. زیبایی خیر ورای تصور انسان است.
متعلقات معرفت نه تنها قابلیت شناخته شدن خود را از خیر دارند، بلکه وجودشان
نیز ناشی از آن است. گرچه خیر وجود نیست، اما در قدرت و مقام بالاتر از آن
است.^(۲۸) بنابراین، خیر یک جوهر در عرض سایر جوهر نیست و این مشابه
موقعیت زیبایی در میان مثل نوعیه است؛ موقعیتی متمایز، حقیقت‌بخش و معرفت‌زا.
گادامر^۲ از تمثیلهای خورشید و غار استنباط میکند که خیر غایت هر چیز و وجود
حقیقی آن است که در آن شیء به اندازه‌ی ظهور مییابد. خیر، مثالی فوق دیگر مثل
است و هر مثالی در هستی و شناخته‌شدن مرهون آن است و مظهر خیر بشمار
می‌آید. «وجود خود خیر نه مستقل از این عالم بلکه در هر چیزی است که ما بعنوان
امری زیبا تشخیص می‌دهیم»^(۲۹).

ارسطو میگوید: «در نظر افلاطون صور علت ذات اشیاء دیگرند و واحد، علت
ذات صور است»^(۳۰). همچنین او از فیثاغوریان به این دلیل تمجید میکند که واحد را
در زمره چیزهای خوب قرار داده‌اند و برخلاف افلاطون واحد را با خیر برابر
نگرفته‌اند.^(۳۱) این عبارت در کنار آنچه از جمهوری درباره خیر نقل شد، نشان
میدهد که بنظر افلاطون، خیر و واحد یکی است و به همین دلیل است که تصریح
میکند که خیر علت ذات اشیاء است، اما خودش ذات و وجود نیست. خیر
صورت‌بخش مثل متکثر است که هر کدام واحد حقیقی محسوب میشوند؛ پس خیر
وحدت‌بخش واحدهای حقیقی است. در نسبت زیبایی و وحدت نیز گفته شد که
تناسب از حیث وحدت بخشیدن به کثرات زیبایی محسوب میشود. اما در تبیین
فیلبوس از خیر با کثرت در آن روبرویم. خیر را باید در سه صورت عادل، حقیقی

۳۵

1. agathon
2. Gadamer



حسین غفاری، بهناز پروین؛ نسبت زیبایی و خیر در هستی‌شناسی افلاطون

و زیبا یافت. این وحدت در کثرت و بطور کلی نسبت واحد و کثیر در تفکر افلاطون مربوط به خاصیت هستی و بتبع آن، دیالکتیک افلاطون است. در عین حال زیبایی بعنوان وجهی از وجوه سه‌گانه خیر، کلید درک وحدت در کثرت است. زیبایی تنها مثالی است که در عالم محسوسات نیز پرتو می‌افشاند و درخشندگی محفوظ میماند.^(۳۲) زیبا بودن در وهله نخست بمعنای قابل عرضه بودن است و به چیزی اشاره میکند که در ملاء عام قابل رؤیت باشد (در تقابل با «زشت» که از نظرها پنهان میسازیم).^(۳۳) گادامر از این شواهد نتیجه میگیرد که منظور از اینکه توانایی خیر برای بودن یعنی قوه آن در امر زیبا بمنصه ظهور میرسد، این است که خیر بخودی خود و بنا به طبیعت ویژه‌اش نمود و درخشش و پرتوافشانی است.^(۳۴) علت راستین خیر بودن خیر، تناسب و عدالت است و تناسب همان است که زیبایی از آن میزاید. تناسب از حیث به وحدت درآوردن کثرات به زیبایی تعبیر میشود. در واقع هر جا وحدتی در کثرت وجود داشته باشد، تناسب نیز هست و بنظر افلاطون تناسب در عالم محسوسات زیبایی و بدیل آن است. به این ترتیب خیر بتعبیر سقراط «از دست وی میگریزد و در زیبا پنهان میشود»^(۳۵) و از اینرو میتوان نتیجه گرفت که خیر علت وحدت در همه موجودات است و زیبایی همان ظهور وحدت آنها. زیبایی در این عالم به تناسب میزان بهره‌مندی هر موجود از هستی مثال خود و برآورده شدن غایش در آن وجود دارد؛ مثلاً اگر خیر یک کارد در برندگی آن است، هرچه کارد برنده‌تر باشد، زیباتر است.

۴. نسبت خیر و زیبایی

با توجه به همه آنچه درباره خیر و وحدت و زیبایی گفته شد، نسبت خیر و زیبایی به دو گونه قابل تصور است:

۱. خیر و زیبا ذاتاً مختلف ولی نزدیک به همند و میتوان یکی را معلول دیگری دانست. افلاطون بی‌شک چنین نسبتی را برقرار میداند که میگوید: «تنها مردمان بی‌خرد چیزی را که بد و دور از خرد نیست مضحک و شرم‌آور میدانند و برای زیبایی معیار دیگری به جز خیر و نیکی دارند».^(۳۶) اما او به این اندازه بسنده نمیکند.
۲. خیر و زیبا نه جدا از هم بلکه اعتبارات شیء واحدند و میتوان یکی را بجای دیگری بکار برد.



در ادامه، ضمن اشاره به دلایل فرض اول، براساس متن آثار، پاسخی برای هر کدام می‌آوریم و سپس دلایل فرض دوم را مطرح می‌سازیم.

الف) دلایل اثبات دوگانگی خیر و زیبایی (فرض اول)

۱. «بیشتر مردم دربارهٔ زیبایی و عدالت به آنچه باور دارند که چنان است، مشغولند، گرچه در واقع چنان نباشد و آنها براساس آن (ظاهر) عمل میکنند... اما هیچکس به این قانع نمیشود که چیزی را صرفاً به این خاطر که به ظاهر خوب است، بدست آورد، بلکه هر کس چیزی را که واقعاً خوب است، میخواهد و به ظاهر بی‌اعتناست».^(۳۷) این عبارت بطور ضمنی به تفاوت زیبایی و خیر با نظر به اکتفای یا عدم اکتفای مردم به ظاهر آن دو اشاره میکند.

نقض: افلاطون در این عبارت به اکثریت مردم در تشخیص و طلب خیر و زیبا اشاره میکند. ازاینرو، تلقی او از عملکرد عامه، منطبق با آنچه باید مردم انجام دهند یا نظر حقیقی خود او نیست. اگر مردم به ظاهری از زیبایی یا عدالت قناعت میورزند، ممکن است به علت ناتوانی آنها از ادراک و معرفت به حقیقت زیبایی یا خطا در تشخیص آن باشد. کما اینکه با وجود اصرار بر کسب خود خیر، اکثریت مردم، توفیق حصول یا معرفت آن را ندارند.

۲. «اگر کسی نداند عدالت و زیبایی به چه علت نیکند، نمیتواند چنانکه باید از آنها پاسداری کند و گمان میکنم کسی که این را نداند، نخواهد توانست عدالت و زیبایی را بشناسد».^(۳۸) در این عبارت، خیر بر زیبایی و عدالت در وجود و معرفت اولویت و تقدم دارد.

نقض: افلاطون در این عبارت نه از تمایز وجودی خیر و زیبایی و عدالت بلکه از علت و نحوهٔ رابطه این امور با خیر میگوید. فیلسوف باید بداند که عدالت و زیبایی چرا و به چه علت خیرند. این علت میتواند رابطه وجودی یا حتی اینهمانی مفاهیم مذکور باشد و در اینصورت تباینی میان خیر و زیبایی وجود نخواهد داشت. در توصیف خیر بعنوان زیباترین مثال با همینگونه از ارتباط وجودی روبرویم. مثال دیگر عشق به روحی زیباست که در بدنی معیوب و نازیبا سکنی دارد. بگفته افلاطون با اینکه زیبایی هماهنگی میان اجزاء و اشیاء مختلف از جمله روح و تن است، انسانی که از تربیت درست برخوردار است، میتواند به کسی که خلیقات و

۳۷



حسین غفاری، بهناز پروین؛ نسبت زیبایی و خیر در هستی‌شناسی افلاطون

روح خوب و زیبا دارد، دل ببازد و از عیوب جسمانی او چشمپوشی کند؛ حال آنکه کسی که روح بی‌نصیب از زیبایی دارد، سزاوار عشق نیست.^(۳۹) این ترجیح در زیبایی به تشخیص زیبایی حقیقی یا همان خیر و درجات آن بازمی‌گردد.

۳. «زیبا توانایی و همان سودمند است. سودمند سبب میشود که خیر پدید آید. هرچه اثری پدید آورد علت است. پس زیبا علت خیر است و علت غیر از اثری است که از آن پدید می‌آید. زیرا علت نمیتواند علت باشد».^(۴۰)

نقض: بطلان استدلال سوم در ادامه همین محاوره روشن میگردد؛ یعنی زمانی که سقراط سرخوشی هیپاس از یافتن خود زیبا را بیهوده میخواند و میگوید زیبا درست به این خاطر که نمیتواند علت خیر باشد و غیر آن تلقی شود، همان مفید و سودمند نیست. چرا که فرض بر این بود که زیبایی عبارت از سودمندی بر کار خیر است. تالی این مقدمه فاسد است، زیرا زیبا علت نیک نیست، پس بطلان فرض لازم می‌آید. سقراط و هیپاس هر دو از نابرابری زیبا و خیر ناخرسندند.^(۴۱)

۴. براساس تمثیل خورشید برای بینایی که بالاترین همه حواس بشر است، به عامل سومی بجز باصره و شیء محسوس نیاز است که همان روشنایی است. خورشید علت حس باصره است و باصره از میان سایر حواس به خورشید شبیه‌تر است. از سوی دیگر، خورشید تصویر خیر است. از اینرو همان نقشی را که خیر در جهان معقول دارد، خورشید در جهان محسوس ایفا میکند. اما خود خیر که بالاتر و برتر از حقیقت و معرفت است علت این دو محسوب میشود. بنابراین، خیر علت وجود و نشوونمای سایر مثل و نیز موضوعات دانش است.^(۴۲)

نقض: استدلال مبتنی بر تمثیل خورشید و اینکه زیبایی پرتو خیر و معلول آن است با اتصاف مثال خیر به زیبایی توسط خود افلاطون در ادامه همین استدلال بی‌اعتبار میشود: خود خیر حقیقی به مراتب عالیتر و زیباتر است و زیبایش ورای تصور آدمی است.^(۴۳) عروض زیبایی بر خیر در حالتی که نه تنها نسبت به اشیاء زیبا بلکه حتی نسبت به سایر ایده‌ها برتری دارد، نشان میدهد که یا حقیقت زیبایی فراتر از مثال آن است، زیرا مثال خیر نمیتواند از مثالهای ذیل خود بهره‌مند شود، بلکه خود علت حقیقت آنهاست و یا خود زیبایی همان خود خیر یا اعتبار دیگری از آن است.

۵. افلاطون در میهمانی از زبان دیوتیما چنین نقل میکند: «همه خواهان خیرند و عشق عبارت است از دارا شدن خیر برای همیشه. ... کاری که جویندگان خیر باید

۳۸



انجام دهند، عبارت است از تولید در زیبا و بارور ساختن آن^(۴۴). بنابراین، خیر بعنوان غایت گرچه با زیبایی و بارور ساختن در آن مرتبط است، اما با آن تفاوت دارد. نقض: بگفته دیوتیما، تقرب به خیر با تولید مثل و بارور ساختن زیبایی حاصل میشود و تولید مثل چه در انسان و چه در سایر موجودات مانند بسیاری از اعمال و افعال بشری همچون هنر و اخلاق به غایت جاودانگی و بقا صورت میگیرد. فرزندان روحانی یا جسمانی دلیل تمایل آدمی به زیستن جاوید است و عشق به زیبایی - آنطور که افلاطون در این رساله تبیین میکند - راه وصول به این غایت قلمداد میشود؛ چرا که عاشق از دل باختن به تنهای زیبا و با عبور از دریافتن زیبایی همه تنها به ادراک زیبایی روح میرسد و سرانجام با ایده زیبا روبرو میشود که سبب میگردد سالک راه عشق بتواند زیباییها و فضایل راستین را بپرورد و به این واسطه در جرگه دوستان خدا درآید و زندگی جاودان یابد.^(۴۵)

سرانجام کسی که طالب و مشتاق زیبایی است، واصل به همان غایتی است که در ابتدای بحث، خیر و مطلوب همگان خوانده شده است. بنابراین، زیبایی در صورت حقیقی و مثالی خود چیزی جدا از خیر مطلق نیست. شاید تنها تفاوت قابل تشخیص در این رساله پیدایی و ظهور زیبایی در محسوسات باشد که راه سلوک بسمت خیر را هموار میسازد.

۶. ایده‌های افلاطونی با یکدیگر تمایز ماهوی دارند و آمیزش آنها بمعنای اختلاط در خودشان صورت نمیگیرد. آنها از حیث امکان ارتباط و آمیزش مانند حروفند که اتصالشان علتی دارد و دانش خاصی بدان راجع است.^(۴۶) بنابراین، ایده «خیر» نیز متمایز از ایده «زیبا» است و نمیتواند آن دو را دو اعتبار شیء واحد تلقی کرد.

نقض: با اینکه استقلال ایده‌ها از یکدیگر اصلی مسلّم در آموزه مثل است، اما معنا و کیفیت این استقلال محل بحث بوده و خود افلاطون تبیین روشنی در اینباره ارائه نداده است. برای نمونه میتوان به رابطه حرکت و سکون در سوفسطایی بعنوان دو ایده اشاره کرد که مسئله ثبات و سکون ایده حرکت بمتابه یک مثال را در پی دارد. همچنین است رابطه مثال ماهیات مختلف با مثال وجود که به پرسش از چگونگی تعلق وجود به ایده‌ها می‌انجامد؛ چرا که به هر حال ایده‌ها هستند و هستی آنها در بالاترین حد و با بیشترین منشئیت اثر است. اما مثل از یکدیگر مستقلند و وجود حتی اگر بتواند با ایده‌ها بیامیزد با مثال خیر ترکیب نمیشود و مثال خیر بالاتر از سایر مثل

۳۹



حسین غفاری، بهناز پروین؛ نسبت زیبایی و خیر در هستی‌شناسی افلاطون

سال هفتم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۵
صفحات ۲۹-۴۸

است. پس استقلال مثل نوعیه یا انواع بر استقلال ذاتی خیر از زیبایی دلالت نمیکند. گرچه استدلالهای بیشتری برای تفاوت نسبت مثال خیر و زیبایی با نسبت مثال خیر و سایر مثل که هم بنحوی در آن منطوی و هم مفارقتند، لازم می‌آید.

۷. افلاطون خیر را مطلوب همگان و غایت همه موجودات میدانند که این ویژگی آن را واجد نوعی عمومیت در جاندار و غیرجاندار و عاقل و غیرعاقل میسازد. اما زیبایی جز در حوزه عقل و برای موجود ذی‌روح و ذی‌شعور معنایی ندارد و در عین حال تا زیبایی ادراک نشود، هويت نمی‌یابد. ازاینرو نمیتواند خیر بمتابه غایت همه موجودات را با زیبایی بعنوان غایت موجود بشری یکی دانست.

نقض: در مورد خیر نیز همین قاعده صادق است. حرکت با اینکه شامل همه موجودات در همه مراتب وجود میشود، معلول وجود فاعل حرکت یا محرک است. فاعل حرکت چیزی است که حرکت ذاتی آن است و این موجود در فلسفه افلاطون روح نام دارد. روح علت حرکت خود و سایر موجودات عالم است و همانطور که در تیمائوس میبینیم کل جهان محسوسات نیز روح دارد و با ادراک خیر بمتابه غایت، خود و متعلقاتش را بسمت آن پیش میرد. آنچه میتواند خیر را ادراک کند، قادر به ادراک زیبایی نیز هست. از قضا ادراک زیبایی بواسطه درخشنده‌گی^(۴۷) آن، ساده‌تر و برخوردار از عمومیت بیشتر است.

ب) دلایل اثبات یگانگی خیر و زیبا (فرض دوم)

۱. افلاطون در میهمانی از زبان سقراط به این یگانگی تصریح میکند.^(۴۸)

... کسی که طالب زیبایی است از زیبایی چه میخواهد؟
گفتم: میخواهد از زیبایی بهره‌مند شود.
گفت: ولی این پاسخ سؤالی دیگر بدنبال می‌آورد: کسی که از زیبایی بهره‌ور شود چه حالی مییابد؟
گفتم: پاسخ این سؤال آسان نیست.
گفت: پس بگذار بجای خیر زیبایی را بگذاریم و بپرسیم: طالب خیر درحقیقت چه میخواهد؟
گفتم: میخواهد به خیر برسد و آن را بدست آورد.
گفت: کسی که خیر را بدست می‌آورد، چگونه میشود؟

گفتم: پاسخ این سؤال آسانتر است. کسی که خیر را بدست آورد نیکبخت می‌گردد.
گفت: خوب گفتم، زیرا نیکبختان در نتیجه رسیدن به خیر نیکبخت شده‌اند
و در اینجا پرسشی دیگر جایی ندارد.^(۴۹)

در این عبارات، جایگزینی خیر و زیبا خللی به اصل بحث وارد نمی‌سازد و
سیاق سخن نشان می‌دهد که جدایی خیر و زیبا از منظر شناخت مردم است و نه
حقیقت آن دو. زیبایی در ظهور و بروز و خیر در تبیین و معرفت زودیا بتر است، اما
هر دو اعتبارات مختلف امر واحدند.

۲. خیر تولید زیبایی یا همان وجود آن است:

میدانی که مثلاً ساختن گستره وسیعی دارد. بطور کلی هر چیزی که بوجود آوردن
چیزی از عدم است، پوئیس (شعر) است و ازاینرو همه بوجود آوردنها و
ساختن هر وسیله هر فن و حرفه‌یی نوعی پوئیس (شعر) محسوب میشود و
هر صاحب فنی شاعر است... با وجود این، میدانی که ما این صنعتگران را
شاعر مینامیم... عشق نیز چنین است. عشق بطور کلی هرگونه کوششی است
برای رسیدن به خیر و این خود والاترین هدف هر انسانی است. ولی ما این
واژه را در مورد کسانی که از راههای گوناگون مانند کسب مال یا ورزش یا
فلسفه بدنبال آن هدف می‌روند بکار نمی‌بریم. بلکه تنها کسانی را عاشق مینامیم
که برای رسیدن به آن هدف، راه خاصی را پیش می‌گیرند.^(۵۰)

راه درست طلب خیر، تولید در زیبا و بارور ساختن آن است. بنابراین، عشق خود
زیبایی نیست، بلکه تولید در زیبایی به غایت خیر حقیقی یا در واقع «جاودانگی»
است. جایگزینی زیبایی با خیر در سخنان دیوتیما با اشاره به نسبت دادن نام کل به
جزء میتواند علاوه بر تساوق این دو مفهوم، چگونگی ظهور خیر در سه امر زیبایی،
حقیقت و تناسب را که در فیلبوس مطرح شده، نشان دهد؛ یعنی ما همانطور که نوع
خاصی از طلب خیر را جدا میکنیم و عشق مینامیم، نوع خاصی از خیر را که متعلق
عشق است، جدا میکنیم و زیبا میخوانیم.

۳. بنظر افلاطون اگر صانع همواره چشم به آنچه پیوسته همان و با خود برابر
است، بدوزد و آن الگوی تغییرناپذیر را سرمشق خود قرار دهد، حاصل کارش
بالضروره زیبا میشود. اما اگر به آنچه میشود چشم بدوزد و آن را الگوی خود قرار

۴۱



حسین غفاری، بهناز پروین؛ نسبت زیبایی و خیر در هستی‌شناسی افلاطون

دهد، کارش فاقد زیبایی است.^(۵۱) در ادامه گفته شده که جهان زیباست و سازنده‌اش نیک. پس باید نتیجه گرفت که الگوی صانعش ذوات سرمدی بوده‌اند.^(۵۲) آنچه به ناقص شباهت دارد نمیتواند زیبا باشد و جهان کامل و «بهترین» است.^(۵۳) ازاینرو زیبایی همان کمال و خیر تلقی میشود.

۴. افلاطون در توضیح خیر روح و تن میگوید: «هرچه خیر است زیباست، ولی زیبایی بی‌تناسب و اعتدال درونی ممکن نیست.»^(۵۴) این تعمیم در مصادیق خیر در کنار تصریح نقل شده از میهمانی که «هرچه زیباست نیک است» نشان میدهد که خیر و زیبا دست‌کم در مصادیق با هم برابر و مساوی یکدیگرند. اما در اینجا افلاطون بلافاصله خاطر نشان میکند که زیبایی در تناسب و اعتدال متجلی میشود و نه صرفاً در یک بخش یا شیء بلکه در کلیت و وحدت همه چیز از جمله روح و تن هويت مییابد. این مفهوم، غایت و مطلوبیت خیر برای همه موجودات را به ذهن متبادر میسازد. به این معنا که هر چیز خیر و غایتی برای خود دارد. اما عالم مجموعه‌یی از چیزهای مختلف است. صرف خوب بودن اجزاء و تأمین غایت هر کدام موجب زیبایی مجموع این کثرات نمیشود. زیبایی در تناسب همه اجزاء و بعبارت دیگر، تأمین خیر کل و غایت واحد است. ازاینرو زیبایی به خیر بمثابة واحد تأویل میگردد.

۵. مثال خیر اول^۱ است. این همان چیزی است که نهایت خیر و زیبایی است.^(۵۵) تصریح افلاطون به تساوی مثال خیر و زیبایی، درست در همان عبارتی قرار گرفته که به جایگاه وجودی خیر و تقدم ذاتی آن در سلسله مراتب موجودات و اولویت آن نسبت به هر موجودی اشاره میکند و این تصریح راه را بر جدا کردن خیر و زیبایی حتی بعنوان علت و معلول مینماید.

۶. سقراط در گرگیاس میکوشد در مقابل پولوس که زشتی و بدی را متمایز از هم میداند، بر یکی بودن آن دو استدلال کند. او ابتدا به چیزهای زیبا مانند اجسام و ۴۲ رنگها و اصوات زیبا اشاره میکند و از علت زیبایی آنها میپرسد. این علت به اتفاق نظر پولوس و سقراط یا خیر و سودمندی آنهاست و یا لذت حاصل از ادراکشان. از آنجا که زشتی ظلم کردن نمیتواند بسبب درد (در مقابل لذت) آن باشد، ناگزیر علت زیبایی تنها خیر و علت زشتی بدی و شر است. نتیجه آن میشود

1. to proton

که ظلم کردن که زشتتر از ظلم دیدن است، بدتر از ظلم دیدن نیز هست. پس زیبایی به علت خیر یا همان خیر است.^(۵۶)

۷. افلاطون در جمهوری برای روشتر شدن اهمیت کل در برابر اجزاء مثالی میزند:

فرض کن میخواستیم پیکره‌ی را رنگ کنیم و کسی خرده میگرفت که چرا برای زیباترین اعضا زیباترین رنگها را بکار نمیبریم؛ مثلاً به چشمها که زیباترین اعضای بدنند رنگ سیاه میزنیم نه ارغوانی. در جواب می گفتیم: مرد عجیب، حق نداریم چشمها را چنان زیبا کنیم که دیگر چشم نباشند. همچنانکه درباره دیگر اعضا نیز چنین کاری سزاوار نیست. هر عضو را باید چنان رنگ کرد که شایسته آن است تا تمام پیکره زیبا شود. در جامعه نیز پاسداران را چنان خوشبخت کنیم که همه چیز باشند جز پاسدار.^(۵۷)

در این عبارات هم زیبایی بعنوان مثال و نمونه‌ی برای خیر جزء و کل مطرح شده که میتواند دلیلی بر یگانگی خیر و زیبایی باشد و هم خیر بعنوان وحدت‌بخش و غایت اجزاء در نظر گرفته شده که صورت و زیبایی به آن تأویل میشوند و با آن هویت میابند. چشمی که دیگر چشم نیست، زیبا نیست، زیرا غایت و خیر چشم در آن تأمین نمیشود.

۸. افلاطون در فیلبوس پس از آزمودن لذت بعنوان خیر میگوید:

نیروی خیر از دست ما گریخت و در طبیعت زیبا پنهان گردید. زیرا اعتدال و تناسب در هر زمینه‌ی خود را در زیبایی و شرافت (فضیلت) نشان میدهند. ولی اگر به یادت باشد گفتیم که علاوه بر اعتدال و زیبایی حقیقت نیز با آن آمیخته شده است. پس چون نمیتوانیم خیر را به یک صورت مجسم کنیم، در اتصال این سه نمایان میسازیم: زیبایی، تناسب و حقیقت و بگذار بپذیریم که به حق این سه را وحدتی بدانیم و علت کیفیت خاص آن ترکیب بشماریم و بگوییم چون آن علت خیر است، ترکیب ما نیز دارای چنان کیفیتی گردیده است.^(۵۸)

ظاهر عبارات نقل شده دال بر این است خیر نه یک وحدت حقیقی بلکه مرکب از لذات حقیقی و دانش و خرد و حقیقت است. «حقیقت چیزی است که هیچ چیز بدون آن وجود نمیآید و موجود باقی نمیماند.»^(۵۹) اما با استناد به کلیت آموزه مثل

و بیان افلاطون در جمهوری درباره مثال خیر و وحدت و حقیقت آن ترکیب مورد نظر افلاطون در اینجا را باید بنحو دیگری تعبیر نمود. در واقع این ترکیب از منظر کسی است که در سیر صعودی دیالکتیک قرار دارد و میکوشد با مد نظر قرار دادن همه آنچه برای انسان خیر و غایت محسوب میشود به خود خیر برسد. سه امری که خیر را در این نظریه مجسم میسازد، ظهورات و بروزات آن تلقی میشوند؛ چرا که اگر این سه را اجزاء حقیقی یک ترکیب بدانیم، وحدت راستین مثال خیر که علت وجودی سایر مثل و موجودات است، نفی میگردد. بر این اساس، سه‌گانگی خیر منتفی میشود. پیشتر دیدیم که تناسب با تأویل به وحدت همان زیبایی است. حقیقت نیز آنگونه که در اینجا معنی شده، همان ثبوت و واقعیت یا وجود خارجی موجودات است که «همان» موجود و خود آن است. ازاینرو حقیقت زیبایی یا خیر چیزی جز وجود و ثبوت آنها نیست. پس میتوان گفت که خیر خود را در زیبایی متجلی و نمودار میسازد و راه دیگری جز زیبایی برای ادراک و دریافت حقیقت خیر وجود ندارد. بدیهی است که این زیبایی اعم از زیبایی محسوس و معقول در هر مرتبه‌یی از سلسله مراتب موجودات موصوف در تمثیل خط جمهوری است.

۱۰. افلاطون در سوفسطایی تعریفی از وجود ارائه میدهد که معتقد است موافقان و مخالفان نظریه مثل همه در آن اتفاق نظر دارند و این تعریف به منشئیت اثر در فلسفه اسلامی نزدیک است. اگر تعریف افلاطون از وجود را که همان نیرو^۱ (۶۰) است، بجای این عبارت فیلبوس بگذاریم که نیروی خیر در طبیعت زیبا پناه گرفته است^(۶۱)، میتوانیم استدلال کنیم که خیر وجودی جز در امر زیبا ندارد و بگفته گادامر، وجود آن در هر چیزی است که ما بعنوان ترکیبی زیبا تشخیص میدهیم. ازاینرو ما خیر را تا آن حد که وجود دارد زیبا مینامیم؛ یعنی نوعی ظهور در اشیاء.^(۶۲)

۱۰. زیبایی تنها مثالی است که درخشش خود را حتی در عالم محسوسات نیز حفظ میکند.^(۶۳) مشابهت زیبایی و نور در آفرینش خدایان نیز مطرح شده است. «قسمت اعظم وجود نوع خدایان از آتش است تا بسیار زیبا و درخشنده باشند و برای اینکه افراد این نوع تصاویری از کل جهان باشند آنها را کاملاً گرد و مدور ساخت و بدینسان آنها را در همه اطراف جهان پراکند تا این نوع زینتی حقیقی و زیوری رنگارنگ برای جهان باشد.»^(۶۴) از سوی دیگر، در تمثیلهای خورشید و غار،

۴۴

1. dynamis

خیر منبع و سرچشمه نور معرفی شده است.^(۶۵) بنابراین، میتوانیم زیبایی را وجود و ظهور خیر و خیر را حقیقت زیبایی تلقی کنیم.

۵. نتایج تساوی خیر و زیبایی

مثال خیر تبیین‌کننده همه وجوه هستی و معرفت در نظر و عمل است و همه ویژگیهای آن به زیبایی قابل اطلاق است:

- زیبایی علت وجودی همه اشیاء است.

- زیبایی علت غایی حرکات و تغییرات همه چیز است.

- زیبایی علت وجود موضوعات دانش و شناخته شدن آنهاست. تمثیل خورشید نشان میدهد که عقل شبیه‌ترین چیزها به خیر و زیبایی است و زیبایی علت عقل است و تنها عقل میتواند آن را ادراک کند. بنابراین، ملاحظات افلاطون در مورد شاعران از آرمانشهر نه اخلاقی بلکه مابعدالطبیعی و هستی‌شناسانه محسوب میشود.

نتیجه‌گیری

زیبایی در نظر افلاطون، زاده تناسب و هماهنگی است و تناسب و هماهنگی از آن حیث که به وحدت می‌انجامد، چیزی جز خیر و حقیقت وجود نیست. بررسی تعاریف افلاطون از خیر و زیبایی نشان میدهد که این دو حقیقت واحدی دارند و زیبایی وجود و ظهور خیر است. از اینرو میتوان گفت که علت نخستین همه چیز اعم از موجودات و معرفت به آنها زیبایی است و ادراک آن نیز تنها بوسیله عقل که نزدیکترین چیز به آنهاست صورت می‌گیرد. بر این اساس، زیبایی و حقیقت و خیر دیگر قابل تحدید در حوزه‌های زیباشناسی، مابعدالطبیعه و اخلاق - مانند آنچه در اندیشه‌های جدید و معاصر شاهدیم - نیستند، بلکه وجوه مابعدالطبیعه واحدند. به بیان دقیقتر، وجود چیزی که زیبا و در عین حال شر باشد و یا زشت و در عین حال خوب، از نظر افلاطون ذاتاً ممتنع است؛ چرا که علت زیبایی اشیاء زیبا همان خیر یعنی وحدت و تناسب است و چون کل عالم بهترین عالم ممکن و برخوردار از هماهنگی و تناسب و در نتیجه موجودی واحد است، کل عالم بعنوان متعلق معرفت و موضوع فلسفه، همان موضوع و متعلق زیباشناسی مفروض در تعبیر امروز خواهد بود و اساساً زیباشناسی حیث مستقلی از فلسفه و مابعدالطبیعه نمی‌یابد.

۴۵



پی‌نوشتها:

1. Mortimer J. Adler, "Great Books of The Western World", *The Syntopicon 1*, vol.1, p. 88.
2. Friedlander, Paul, *Plato*, vol.3, p. 24.
3. Wood, Robert. E. , *Placing Aesthetics*, p. 75.
4. Ferrary, G.R.F., "Essay: Platonic Love", p. 260.
5. Plato, *Complete Works*, edited by John. M. Cooper, 342b.
۶. ریتز، یواخیم؛ کارل فرید، گروندر؛ گتفرید، گابریل، *فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی و بهمن پازوکی، ج ۱، ص ۱۸.
۷. بیردزلی، مونروسی؛ هاسپرس، جان، *تاریخ و مسائل زیباشناسی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، ص ۵.
۸. *فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، ج ۱، ص ۲.
۹. گاتری، دبلیو. کی. سی، *تاریخ فلسفه یونان*، ترجمه مهدی قوام صفری و حسن فتحی، ج ۱۵، ص ۱۳۴.
۱۰. گمپرتس، تئودور، *متفکران یونانی*، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۸۹۳.
۱۱. فیلبوس، ۳۵d. بجهت سهولت و تقریب به ذهن، منابع مربوط به مجموعه آثار افلاطون از این پس به فارسی ذکر میشود.
۱۲. همان، ۵۳b تا ۵۴b.
۱۳. جمهوری، ۴۰۱b تا ۴۰۲a.
۱۴. قوانین، a-b ۴۵۶.
۱۵. فیلبوس، ۵۱b.
۱۶. تاتارکویچ، ولادیسلاو، «تاریخ زیباشناسی»، ترجمه محمود عبادیان، ضمیمه فصلنامه هنر، ش ۷۱، ص ۳۷.
۱۷. فیلبوس، ۶۵a.
۱۸. تیمائوس، ۸۷c.
۱۹. سوفسطایی، ۲۲۸a.
۲۰. هیپاس، ۲۹۴e.
۲۱. تیمائوس، ۳۱b.
۲۲. جمهوری، ۳۹۹b.
۲۳. میهمانی، ۲۱۰a تا ۲۱۱a.
۲۴. تیمائوس، ۳۱a.
۲۵. فایدروس، ۲۵۰b.
۲۶. فیلبوس، ۲۰d.
۲۷. جمهوری، ۵۰۵ تا ۵۰۶.
۲۸. جمهوری، ۵۰۸e تا ۵۰۹b.
۲۹. گادامر، هانس گئورگ، *مثال خیر در فلسفه افلاطونی ارسطویی*، ترجمه حسن فتحی، ص ۲۱۲.
30. Aristotle, *Eudemian Ethics*, 1218a.
31. Idem, *Nicomachean Ethics*, 1096b



۳۲. فایدروس، ۲۵۰c.
۳۳. فیلبوس، ۶۵e.
۳۴. مثال خیر در فلسفه افلاطونی ارسطویی، ص ۸۷.
۳۵. فیلبوس، ۶۴e.
۳۶. جمهوری، ۴۵۲a.
۳۷. همان، ۵۰۵d.
۳۸. همان، ۵۰۶a.
۳۹. همان، ۴۰۲d.
۴۰. هیپپاس، ۲۹۷a.
۴۱. همان، ۲۹۷c.
۴۲. جمهوری، ۵۰۷d تا ۵۰۹b.
۴۳. جمهوری، ۵۰۹a.
۴۴. میهمانی، ۲۰۶c.
۴۵. همان، ۲۰۶a تا ۲۱۲a.
۴۶. سوفسطایی، ۲۵۳a تا c.
۴۷. فایدروس، ۲۵۰b.
۴۸. میهمانی، ۲۰۱c.
۴۹. همان، ۲۰۴c تا d.
۵۰. همان، b۲۰۵ تا d.
۵۱. تیمائوس، ۲۸b.
۵۲. همان، ۲۹a.
۵۳. همان، ۳۰d.
۵۴. تیمائوس، ۸۷c.
۵۵. نامه دوم، ۳۱۲d.
۵۶. گرگیاس، ۴۷۵.
۵۷. جمهوری، ۴۲۰c.
۵۸. فیلبوس، ۶۵a تا ۶۴e.
۵۹. همان، ۶۴b.
۶۰. سوفسطایی، ۲۴۸a. این تعریف مشابه تعریف وجود در فلسفه اسلامی است.
۶۱. فیلبوس، ۶۴e.
۶۲. مثال خیر در فلسفه افلاطونی ارسطویی، ص ۲۱۲.
۶۳. فایدروس، ۲۵۰b.
۶۴. تیمایوس، ۴۰a.
۶۵. جمهوری، ۵۰۸a تا ۵۰۹a.



منابع فارسی:

۱. بیردزلی، مونروسی؛ هاسپرس، جان، تاریخ و مسائل زیباشناسی، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، انتشارات هرمس، ج ۳، ۱۳۹۱.
۲. تاتارکویچ، ولادیسلاو، «تاریخ زیباشناسی»، ترجمه محمود عبادیان، ضمیمه فصلنامه هنر، ش ۷۱، زمستان ۱۳۸۵.
۳. ریتر، یواخیم؛ کارلفرید، گروندر؛ گنفرید، گابریل؛ فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی و بهمن پازوکی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی نو ارغنون، ج ۱، ۱۳۸۹.
۴. گاتری، دبلیو. کی. سی، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه مهدی قوام صفری و حسن فتحی، انتشارات فکر روز، ج ۱۵، بی تا.
۵. گادامر، هانس گئورگ، مثال خیر در فلسفه افلاطونی ارسطویی، ترجمه حسن فتحی، انتشارات حکمت، ۱۳۸۲.
۶. گمپرتس، تئودور، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۶.

منابع انگلیسی:

1. Aristotle, *The Complete Works of Aristotle*, Edited by J. Barnes, Bollingen Series, Princeton University Press, 1995.
2. Ferrary, G.R.F., *Essay: Platonic Love, Cambridge Companion to Plato*, edited by R. Kraut, Cambridge University Press, 1992.
3. Friedlander, Paul., *Plato*, Second printing, Princeton University Press, 1970.
4. Mortimer, J. Adler., "Great Books of The Western World", *The Syntopicon I*, New York, 1993.
5. Plato, *Complete Works*, edited by John M., Cooper, Indianapolis Cambridge, 1997.
6. Wood, Robert E., *Placing Aesthetics*, Athens, Ohio University Press, 1999.